

درس دویست و هشتاد و پنجم (صوت ۲۹۷):

کلام مرحوم حکیم بر استدلال اخباریین به عقل بر
وجوب احتیاط در شبهات (۱۴)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحوم آقای حکیم در فروع علم اجمالی و انحلال علم اجمالی مطلبی را بیان کردند که گفتیم که اگر در این مطلب تحقق بیشتری بشود مفید است و آن فرعی است که اگر چنانچه شخصی علم اجمالی دارد یا بر فوات رکنی از صلاة که فوات رکن صلاة موجب بطلان است یا فوات جزئی از وضو، در اینجا ایشان می فرمایند که به مقتضای علم اجمالی و تنجّز أحد الطرفين علم این نماز قطعاً باطل است. برای صلاة مجدد آیا احتیاج به وضو هست یا نیست؟ می فرمایند که احتیاج به وضو نیست زیرا قاعده فراغ موجب صحّت وضو و عدم اعاده وضو مجدّد برای صلاة مجدد است.^۱ این طرح مسئله به این کیفیت است.

و اما بیان ایشان با این تقریر به این کیفیت تأیید

۱. حقائق الأصول، ج ۲، ص ۲۵۰.

می‌شود که علم اجمالی یا به فوات رکن یا به فوات جزئی از وضو تعلق گرفته است. نفس تحقّق علم اجمالی در مرتبه علّیت و در مرتبه سببیت الآن موجب بطلان صلاة است چون صلاة یا فاقد رکن است یا فاقد جزئی از وضو است. آنچه را که ما در باب قاعده فراغ نسبت به وضو داریم در جایی است که شک در وضو به عنوان شک بدوی باشد نه یکی از طرفین علم اجمالی.

در قاعده فراغ طبعاً بعد از فراغ از وضو اگر چنانچه شک در وضو محقق شد خب نباید ترتیب اثر داد و نماز در اینجا درست است. فراغ از نفس وضو اگر توأم با شک در جزئی از اجزاء وضوء باشد این قاعده فراغ موجب صحت وضو خواهد بود و این مربوط به شک بدوی است اما در جایی که شک شکی است که مربوط و متعلق به یکی از طرفین علم اجمالی است در اینجا خود علم اجمالی فی حدّ نفسه منجز می‌شود؛ منجز می‌شود نه برای وضو بلکه برای بطلان صلاة منجز می‌شود، به جهت اینکه علم در اینجا یا به فوات رکن یا به فوات جزء تعلق گرفته

است نه اینکه شک بدوی تعلق گرفته باشد، علم در اینجا تعلق گرفته است. با وجود تعلق علم دیگر در اینجا نماز باطل می‌شود. حالا برای صلاة مجدد آیا احتیاج به وضو داریم یا نه؟ این دیگر شک بدوی است زیرا این شک با آن علم اجمالی اول منحل می‌شود و وقتی که صلاة باطل شد دیگر آن علم به فوات رکن یا فوات جزء نداریم. فوات رکن موجب بطلان صلاة شد و صلاة هم باطل شد. ما دیگر اصلاً اینجا علم اجمالی نداریم. ما در اینجا هستیم و یک شک بدوی؛ شک بدوی نسبت به فوات جزئی از وضو، قاعده فراغ در اینجا جاری می‌شود. آنچه که موجب بطلان صلاة در صورت قبل بود آن علم اجمالی به فوات رکن صلاة بود یا فوات جزئی از وضو، فوات رکنی از صلاة از دایره علم اجمالی خارج شد و صلاة باطل شد و تمام شد. الآن درمقابل ما فقط شک بدوی نسبت به این فوات هست. خب قاعده فراغ در اینجا موجب وضو است. پس برای صلاة مجدد ما احتیاجی به وضو نداریم.

علم اجمالی مادامی مؤثر است که اصل

سببی موجب انحلال آن نشود

با این تقریر تأیید این فرع، طبق فرع مرحوم آقای حکیم است. نکته‌ای که در اینجا به نظر می‌رسد این است که در قاعده فراغ و همین‌طور در تنجّز علم اجمالی آنچه در اینجا غفلت شده مسئله حکومت و یا غلبه اصل سببی بر اصل مسببی است. در علم اجمالی که موجب تنجّز تکلیف به بطلان صلاة است آن علم اجمالی در اینجا مادامی مؤثر است که اصل سببی موجب انحلال علم اجمالی نشود، همان‌طوری‌که در سایر موارد با اصل تنزیلی یا با دلیل علمی یا علم، علم اجمالی منحل می‌شود. فرض کنید که علم اجمالی به نجاست أحد الإنائین قائم است اما دلیل علمی که وثاقت کلام راوی باشد یا شهادت عادل باشد بر طهارت متعیّنه این ماء یا بر نجاست متعیّنه این ماء موجب انحلال علم اجمالی است و انحلال، انحلال واقعی است. اگر دلیل علمی بر طهارت این ماء قائم باشد این فرد از دایره علم اجمالی خارج می‌شود و طرف دیگر به دلیل تعبّد، متیقّن النجاسه می‌شود، چون این فرد تعبداً از دایره

علم اجمالی خارج شد. حجیت کلام راوی و
شهادت بیّنه داریم؛ شهادت بیّنه حکم به طهارت این
ماء می کند و وقتی حکم به طهارت این ماء کرد، در
اینجا این فرد از دایره علم اجمالی خارج می شود.
این فرد در آن طرف نجاست می ماند. ما علم اجمالی
داشتیم که یا این نجس است یا آن و وقتی که این
متیقّن الطهاره یا متعبّد الطهاره شد یعنی طهارت
تعبدی، نه طهارت یقینی، این از دایره علم اجمالی
خارج شد، این در تحت علم اجمالی که آیا این
نجس است یا نه، متیقّن می شود یا به دلیل تعبد. یعنی
این ترکّز نجاست بر این و انحصار، انحصار الزامی و
ضروری است یعنی وقتی این طرف به دلیل تعبد از
دایره علم اجمالی خارج شد طبعاً آن طرف متیقّن
النجاسه می شود چون علم اجمالی ما که از بین
نمی رود. یقیناً علم اجمالی ما با خروج این منحل
نمی شود. آن علم اجمالی منحصر می شود همان طور
که اگر بیّنه بیاید شهادت بر نجاست این إناء مشخص
بدهد، با نجاست این إناء مشخص علم اجمالی
منحل می شود و این مفروض الطهاره می شود.
عکسش هم در اینجا هست؛ اگر بیّنه بیاید بر طهارت

این شهادت بدهد و بگوید که بنده شاهدِم بر اینکه این طاهر است این از علم اجمالی خارج می‌شود، این مفروض النجاسه می‌شود. چرا؟ چون علم اجمالی معارض نیست و با اینجا تعارض ندارد. آن علم اجمالی اول به حال خودش باقی است و این مفروض النجاسه می‌شود این هم مفروض الطهاره می‌شود، اینجا شهادت بیّنه هست.

از بین رفتن علم اجمالی در صورت ورود دلیل حاکم

چرا علم اجمالی در اینجا منحل شد؟ چون دلیل حاکم در اینجا آمد؛ دلیل حاکم شهادت بیّنه است. پس همیشه در صورت ورود دلیل حاکم که دلیل علم باشد یا دلیل علمی باشد تعبدی و تنزیلی باشد علم اجمالی تنجّز خود را به نسبت به افراد از دست می‌دهد. این قاعده، قاعده کَلّی است.

حالا با توجه به این قاعده ما نسبت به مانحن فیه باید ببینیم این مسئله به چه نحو است؟ علم اجمالی قائم است بر اینکه یا رکنی از صلاة فائت است و یا جزئی از وضوء فائت است. اگر تنها فقط فوات رکن صلاة بود شبهه بدوی است و قاعده فراغ در اینجا

موجب صحت صلاة است. بعد فراغ از صلاة اگر شک در جزئی از ارکان صلاة باشد قاعده فراغ موجب صحت صلاة است. پس اگر شبهه در فوت رکنی از صلاة بدون انضمام با امر دیگر که جزئی از وضو باشد بود و شبهه، شبهه بدوی بود، قاعده فراغ موجب صحت صلاة است و لا تعاد در اینجا شامل می شود. اگر مسئله ما فقط منحصر در فوات جزئی از وضو بود هم قاعده فراغ در وضو موجب صحت وضو است. آنچه که در اینجا منجزیت به علم اجمالی داده است، آن دوران علم بین فوات رکن و فوات جزء است، این مسئله است.

ما در اینجا صور مختلفه ای در مقابل داریم؛ یکی اینکه بگوییم که چون در اینجا نسبت به شخص رکن ما قاعده فراغ داریم، در اینجا بگوییم که فوات رکن را در اینجا قاعده لا تعاد شامل می شود. با توجه به این مسئله ممکن است آقای حکیم بگویند که نه! فوات رکن در جایی بود که شبهه، شبهه بدوی بود نه اینکه شبهه، شبهه مقرون به علم اجمالی باشد، در آنجا فوات رکن منجز می شود و دیگر نمی شود در آنجا با قاعده لا تعاد حکم به صحت صلاة کرد. اما

یک مسئله‌ای که در اینجا هست این است که علی‌ایّ تحوکان قبل از شروع صلاة آیا این شخص وضو گرفته یا وضو نگرفته است؟ ما دوران امر بین فوات رکن و فوات جزء را داریم. یک مرتبه که باهم وضو نمی‌گیرد و نماز بخواند بلکه اول وضو می‌گیرد بعد نماز می‌خواند. در صورت اتیان وضو قبل از اشتغال به صلاة، این شک، شک تقدیری است! یعنی وقتی که ما بعد از اتیان صلاة شک در فوات جزئی از وضو داریم منتها این شک در مقابل شک در فوات رکنی از صلاة است ولی علی‌ایّ حال شک در جزئیت وضو که به حال خودش باقی است، این شک را ما به دلیل استصحاب قهقرا به قبل از صلاة برمی‌گردانیم. بالأخره حالت شک حالت فعلی است اما موقع شک و آن مورد شک، قبل از صلاة است. قبل از صلاة آیا دلیل فراغ موجب صحت وضوء هست یا نیست؟! قطعاً موجب صحت وضو است، التفات کردید؟!!

اینها آمده‌اند شک را بعد از صلاة گرفته‌اند و قاعده فراغ می‌گویند که شک بعد از فراغ از وضو

موجب صحت وضو است حالا ما هم در اینجا بعد از وضو شک داریم. ما الآن بعد از وضو شک داریم. حالا بعد از وضو بعد از صلاة؛ یعنی بعدیت آمده یک قدری متأخر واقع شده است چون بعد الفراغ اعم از این است که نماز بخواند یا نماز نخواند او که نگفته بعد از وضو و قبل از صلاة اگر بعد از وضو و قبل از صلاة باشد، در اینجا قاعده فراغ شامل می شود ولی اگر بعد از صلاة باشد، دیگر قاعده فراغ شامل این قانون نمی شود، ما چنین چیزی نداریم!

در شک در جزء وضو بعد از فراغ از وضو، شامل قاعده لا تعاد می شود. ما هم در اینجا بعد از وضو شک داریم پس به دلیل قاعده لا تعاد وضو صحیح می شود و وضو که صحیح شد علم اجمالی در اینجا نمی شود منحل می شود.

وقتی که قاعده فراغ موجب صحت وضو شد بنابراین این نماز نماز صحیح می شود و وقتی که نماز صحیح شد شک نسبت به فوات رکن در اینجا شک بدوی می شود و در اینجا علم اجمالی منحل می شود.

تلمیذ: پس در حقیقت می توانیم بگوییم که اصلاً

علم اجمالی تحقّق خارجی نداشته است.

استاد: نداشته است احسنت!

تلمیذ: پس در اینجا اشکال باز بر پای خودش

باقی است و ما می‌گوییم که اگر علم اجمالی واقعاً

بود، بروز شک در حین صلاة است یا بعد از صلاة؟!

استاد: بعد از صلاة.

تلمیذ: خب این شک تقریری دیگر.

استاد: ببینید ما علم اجمالی داریم و علم اجمالی

یک امر نفسی است.

تلمیذ: خب اگر نفس است دیگر شک بدوی

نیست.

استاد: شارع در اینجا دلیل حاکم دارد لذا این

انحلال، انحلال تعبّدی می‌شود علم اجمالی یک

مسئله نفسی است یک مسئله تکوینی است این به

شارع ارتباطی ندارد. ولو طبق قاعده فراغ شما

بخواهید عمل بکنید اما باز شک شما از بین می‌رود؟!

شک شما به حال خود باقی است و شارع آمده به این

موضوع حکم به صحت داده ولی شک شما که از بین

نرفته است. یعنی این شک لا شک است.

تلمیذ: ولی شک، شک بدوی است.

استاد: هرچه می‌خواهد باشد، من می‌خواهم بگویم که ما دو مسئله داریم؛ یک مسئله نفسی و تکوینی داریم، یک مسئله اعتباری و تنزیلی و تعبّدی داریم، آنچه را که مربوط به مسئله نفسی است علم اجمالی است یا به فوات رکن و یا به فوات جزئی از وضو، این تا قیام قیامت باقی می‌ماند ولی آیا این علم اجمالی تعبداً منحل می‌شود یا نمی‌شود؟ آن دیگر دست شارع هست؛ شارع ممکن است دلیل تنزیلی بیاورد و علم اجمالی را از بین ببرد. دلیل تنزیلی چیست؟! قاعده فراغ.

قاعده فراغ می‌گوید که شک در وضو بعد از فراغ کلا شک است و وقتی کلا شک شد تنزیلاً این وضو صحیح می‌شود، وضو که صحیح شد صلاة هم صحیح می‌شود.

پس شک در فوات رکن شک بدوی می‌شود و شک بدوی هم با قاعده لاتعداد از بین می‌رود. درست شد؟! این تنزیلی می‌شود.

تلمیذ: یک اشکالی در اینجا هست.

استاد: این آقای ... می‌خواهد علی‌کلّ حال مسئله

را خراب کند، ما می خواهیم مدام درست کنیم و کار مردم را سهل کنیم اما او می خواهد کار را سخت کند. خب بفرمایید!

تلمیذ: در انحلال علم اجمالی ما یک طرف را متیقّن و متعیّن می کردیم یک طرف را شک بدوی می کردیم با این بیان که هردو طرف طرفین علم اجمالی شک بدوی شد.

استاد: عیب ندارد، بشود. وقتی که شما دلیل دارید أحدهما **متنجّس یقیناً** بیّنه می آید می گوید، شهادت بیّنه که علم شما را ازبین نمی برد!

تلمیذ: نه دیگر، شهادت بیّنه می آید یک طرف را متعیّن می کند که نجس است!

استاد: شک شما را که ازبین نمی برد، علم اجمالی شما را که ازبین نمی برد، شما باز می گوید که لعل اینکه بیّنه اشتباه کرده ولی شارع چون به قول بیّنه حجیت می دهد در اینجا تعبّداً و تنزیلاً علم اجمالی منحل می شود. بنابراین ما دو مسئله داریم؛ یک مسئله علم اجمالی داریم و یک مسئله تنجّز علم اجمالی داریم. ممکن است شما علم اجمالی داشته

باشید ولی بعد تبدیل به غیر منجّز شود. تا وقتی که شارع حکم به بطلان نکرده این علم اجمالی منجّز است و وقتی که شارع حکم به بطلان کرد تعبداً، دلیل تنزیلی و دلیل علمی می‌آید علم اجمالی را ازبین می‌برد.

فرق دلیل حاکم با دلیل ورود و وارد

آن ازبین رفتن انحاء و فناء علم اجمالی فناء تکوینی نیست بلکه فناء تنزیلی است و اشکال ندارد. این دلیل را دلیل حاکم می‌گویند و با دلیل ورود و دلیل وارد فرق می‌کند؛ دلیل وارد این است که علم ثانی علم یقینی و طاری بر آن علم اجمالی باشد که این موجب انحلال واقعی است ولی در دلیل حاکم تأویل و تنزیل و دلیل اعتبار می‌آید أحد طرفین را از مورد علم اجمالی بیرون می‌آورد و طرفین دیگر سرش بی‌کلاه می‌ماند.

تلمیذ: ...

استاد: متوجه شدید مسئله چیست؟ ایشان اشکال خوبی کردند؛ در علم اجمالی که در اینجا هست، علم اجمالی ما منحل نشده و به حال خودش باقی است ولی کیفیت علم اجمالی تغییر می‌کند؛ قبل

از اینکه شارع حکم به قاعده فراغ بکند، ما علم اجمالی داشتیم یا به فوات جزئی از وضو یا به فوات رکنی از صلاة، این علم اجمالی لولا قاعده فراغ منجز است. تنجزش این است که نماز باطل است و ما باید دوباره هم وضو بگیریم. شارع آمده به واسطه قاعده فراغ وضو را تصحیح کرده است و وقتی که وضو تصحیح شد علم اجمالی ما منقلب شد به علم اجمالی ثانی، علم اجمالی ثانی چیست؟ یا فوات رکنی از صلاة یا صحت وضو خب اینکه **لا یكون منجزاً، الوضو یكون صحیح علی کلّ حال**

بنابراین این علم اجمالی دیگر منقلب شده است و این دلیل حاکم آمده طرف علم اجمالی را که فوات رکنی از صلاة باشد و آن طرف را که فوات جزئی از وضو باشد آن فوات جزئی از وضو را بلاثر کرده است یعنی دیگر اثری ندارد. بنابراین **خلافاً لرأی** مرحوم آقای حکیم که این قدر اصرار داشتند در اینکه اینجا خیلی محلّ مزالّ اقدام است اقدام ما مزل نشده و مع الأسف نظر ما بر خلاف نظر ایشان تعلق گرفته است! مطلب آقای حکیم در بحث راجع به قاعده

اشتغال تا اینجا تمام شد إن شاء الله از جلسه بعد متن
کفایه را دوباره می خوانیم.^۱

۱. تلمیذ: اگر فرد بخواهد به وطن خودش یا
آنجایی که قرار است مستقر بشود دوباره بخواهد
برگردد این اعراض وطن نیست این اعراض قبلی
می تواند اینجا بعد هیچ اثری نداشته باشد و بگوییم
که اینجا هم باید، مثلاً برمی گردد به اصل اولش ...
یا اینکه باید همان مدتی را که در وطن اخذ وطن
می کند مدتی را ...

استاد: بستگی به این دارد که تا چقدر مدت اعراض طول کشیده است، اگر
زود بود به طوری که اگر برگردد بگویند دوباره برگشت به سر جایش، نه،
اگر خیلی طول کشیده است این طبق نظر عرف باید نگاه بشود. یعنی طوری
باشد که اگر برگردد مردم بگویند که احتمال مراجعت مجدد دارد، اگر
این طور باشد باید یک مدتی بماند تا توطّن صدق کند. اگر نه، مثلاً دیگر
طوری باشد که بگویند که او دیگر داخل خانواده و قوم و خویش هایش آمد
و دیگر می خواهد آخر عمری را در اینجا بگذراند ولو مدت هم مدت
طولانی بوده ولی زمینه زمینه برگشت نیست، اینها [ملاک] نیست.
علی کلّ حال آنچه که فقهاء می گویند اصلاً اصل ندارد و اینها همه مسئله
عرفی است. ممکن است شخصی بیاید و همان هفته های اول توطّن بر او
صدق بکند.

تلمیذ: یعنی چطور می شود عرف در یک جا
می آید ...

استاد: یک نفر می خواهد در یک جا بماند مردم نمی دانند یا مثلاً خودش هم
خیلی نمی داند که به چه نحو می خواهد بماند، آیا قرائن و شواهد حکایت
از ماندنش می کند یا اینکه مردّد است و می گویند که زلزله می خواهد بیاید
شب باید بلند شود دربرود، یا مثلاً از این گونه قرائنی که این قرائن حکایت

اللهم صل على محمد وآل محمد

از عدم ثبوتش در آنجا می‌کند، آن وقت این اماراتی که در رسائل عملیه و اینها نوشته‌اند باید تحقیق پیدا کند؛ چند ماه بماند تا اینکه ماندنش محقق بشود؛ جیران و همسایه‌ها و محله‌ها [بدانند] که او قصد توطن دارد اما اگر نه، اصلاً قرائن به عکس است یعنی اصلاً شواهد نشان می‌دهد که او واقعاً دیگر قصد ماندن دارد و قصد توطن و سکونت دائم دارد از همان هفته‌های اول این دیگر حکم وطن صدق می‌کند.

تلمیذ: پس دیگر فرق نمی‌کند قبلاً وطنش بوده

یا نه؟

استاد: نه دیگر فرق نمی‌کند.